گزارش پيامبر و قرآن از يهوديان مدينه‏

محمد على سلطانى‏

هجرت پيامبر اكرم - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - از مكه به مدينه، وى را با فرهنگ و آداب و سنن جديدى مواجه ساخت كه پيشتر در مكه كمتر با آن برخورد داشت. مردم مكه عموما فرهنگى همگون داشتند و به سختى پايبند آداب و سنن قبيله‏اى بودند و در چهارچوب آموزه‏هاى بت پرستى زندگى مى‏كردند. ارتباط آنان با اهل كتاب بسيار اندك بود و جمعيتى به عنوان اهل كتاب در مكه وجود نداشت و اگر ارتباطى بين مردم مكه و اهل كتاب هم به وجود مى‏آمد، بيشتر در برخوردهاى تجارى و يا سياسى بود و تعداد انگشت شمارى از مردم در سطوح رهبرى و رؤساى قيبله‏ها از اين قبيل مراودات داشتند. گروه اندكى هم به عنوان حنفاء وجود داشتند كه ديدگاه بسيار نزديكى با آموزه‏هاى دين اسلام داشتند، اما از وزنه‏اى لازم براى طرح ديدگاه‏هاى خود برخوردار نبودند. بر خلاف مردم مكه، مردم مدينه از ديرباز نه تنها با اهل كتاب اعم از يهوديان و مسيحيان و مجوس مرتبط بودند كه با آنان معاشرت مداوم داشتند، با آنان جنگيده بودند، گاه شكست خورده و زير سلطه اهل كتاب قرار مى‏گرفتند و گاه بر آنان چيره شده و زير بيرق حكومت و مديريت خود مى‏آوردند و زمانى ديگر چون دو همسايه به زندگى مسالمت‏آميز پرداخته و با يكديگر پيمان هم زيستى مسالمت‏آميز داشتند. اين كه اهل كتاب و به ويژه يهوديان از چه زمانى قدم در جزيرة العرب و به ويژه در مدينه گذاشته بودند، جاى بحث و تحقيق خاص دارد و خود نوشته‏اى مستقل مى‏طلبد و در اين نوشته در پى آن نيستيم، بلكه در اين بحث، بيشتر در پى بازكاوى برخورد پيامبر اكرم - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - به صورت خاص و اسلام و مسلمانان به صورت عام با يهوديان مدينه از نگاه قرآن و پيامبر هستيم.

قرآن يهوديان مدينه را به سه گروه تقسيم مى‏كند: گروه بى سوادى كه ترسيم روشنى از آداب و سنن دينى يهود و آموزه‏هاى توحيدى نداشتند، گروه ديگرى كه افراد نيك سيرت و مؤمن به يهوديت و تعاليم دين موسى - عليه‏السلام - بودند و در برابر پيامبر اكرم - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - عنادى نداشتند و گروه سوم كه عموما افراد با سواد و به ويژه روحانيون بودند كه در اين گروه جاى داشتند. آنان نيرنگ باز و منفعت جو بودند و بيشترين برخورد مسلمانان و به ويژه پيامبر اكرم - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - با اين گروه بود.

در اين بحث به بررسى هر سه گروه مى‏پردازيم:

1 - بى سوادان‏

قرآن كريم در اين مورد مى‏فرمايد:

«و منهم امّيون لا يعلمون الكتب الّا امانىّ و ان هم اِلّا يظنون»(1)

«بعضى از آنها بى سوادانى هستند كه كتاب را جز خيالات خام نمى‏دانند، و فقط گمان مى‏برند.»

تصورى كه اين گروه از يهوديان از كتاب آسمانى داشتند، خيالاتى خام و ابتدايى بود و تصور روشنى از دين و كتاب آسمانى نداشتند و در دنياى پندارها غرق بودند. در بسيارى از جوامع بشرى، به ويژه در گذشته‏ها توده‏هاى بى سواد برداشت روشنى از دين نداشتند و چيزهايى را به عنوان دين قبول داشتند كه به شدت آميخته به خرافات بود. بديهى است اين بخش از مردم جامعه، مهمترين نيرو و ارزان‏ترين آنها براى بهره دهى براى بخش سودجو ونيرنگ باز جامعه‏ها هستند. آيا آنان همان‏هايى نيستند كه خداوند متعال در سوره توبه، آنان را چنين توصيف مى‏كند:

«و قالت اليهود عزيز ابن الله و قالت النصارى المسيح ابن الله ذلك قولهم بأفواههم يضاهؤن قول الذين كفروا من قبل قاتلهم الله انى يؤفكون اتخذوا احبارهم و رهبانهم ارباباً من دون الله و المسيح بن مريم و ما امروا اِلّا ليعبدوا الهاً واحداً لا ارله اِلّا هو سبحانه عمّا يشركون»(2)

«يهوديان گفتند: عزير پسر خداست، و نصارى گفتند: مسيح، پسر خداست. اين سخنى است كه به زبان مى‏آورند، و به گفتار كسانى كه پيش از اين كافر شده‏اند، شباهت دارد خدا آنان را بكشد چگونه (از من)باز گردانده مى‏شوند؟ آنان دانشمندان و راهبان خود و مسيح، پسر مريم را به جاى خدا به الوهيت گرفتند، با آنان كه مأمور نبودند جز اين كه خداى يگانه را بپرستند كه هيچ معبودى جز او نيست، منزه است او از آنچه شريك مى‏گردانند.»

خداوند متعال در اين دو آيه ويژگى‏هاى اين توده‏هاى عظيم بى سواد و ناآگاه را بيان مى‏كند كافران و بت پرستان همه حقيقت، قدرت و علم و خدايى را در وجود بت هايشان مى‏ديدند و در نتيجه عزير و مسيح را فرزند خدا، مى‏شمارند و به اطاعت كوركورانه و بدون هر گونه تعقل از احبار و رهبانان مى‏پردازند.

خداوند متعال در آيه‏اى ديگر از اين گروه با تعبير «ناس» به معناى توده‏هاى مردم ياد مى‏كند و مى‏فرمايد:

«يا ايهاالذين آمنوا ان كثيرا من الأحبار و الرهبان ليأكلوا اموال الناس بالباطل و يصدون عن سبيل الله...»(3)

«اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد! بسيارى از عالمان (يهود و نصارى را)، اموال مردم را به ناروا مى‏خورند و (آنان را) از راه خدا باز مى‏دارند.»

اين گروه معمولا مورد نيرنگ قرار مى‏گيرند و به باورهايى ايمان مى‏آورند كه زمينه ساز بهره‏مندى گروه شيادان و رهبران نيرنگ باز دينى ميشود. تعصب و اعتقاد به نجات مندى انحصارى، باورهايى است كه رهبران دينى در بين اين قبيل افراد به وجود مى‏آورند و در نتيجه اين افراد به نيروهايى كاملا مطيع و گوش به فرمان تبديل مى‏شوند. قرآن كريم در مورد اين گروه يهوديان آن روز جزيرة العرب و باورهاى تعصب آلود و انحصار گرايانه آنان چندين گزارش دارد. در جايى مى‏فرمايد:

«و قالت اليهود و النصارى نحن ابناء الله و أحبّوه قل فلم يعذبكم بذنوبكم بل انتم بشر ممن خلق يغفر لمن يشاء و يعذب من يشاء و لله ملك السموات و الأرض و ما بينهما و اليه المصير»(4)

«يهوديان و ترسايان گفتند: ما پسران خدا و دوستان او هستيم. بگو: پس چرا شما را به گناهانتان كيفر مى‏دهد؟ بلكه شما (هم)بشريد، از جمله كسانى كه آفريده است. هر كه را بخواهد مى‏آمرزد، و هر كه را بخواهد عذاب مى‏كند، و فرمانروايى آسمان‏ها و زمين و آنچه ميان آن دو مى‏باشد از آن خداست، و بازگشت (همه)به سوى اوست.» چنان كه در اين گزارش قرآنى از باور توده‏هاى يهودى و مسيحى آمده است، آنان به نوعى نجات مندى انحصارى باور داشتند و بديهى است چنين باورى از آنان انسان هايى به وجود بياورد بسيار متعصب، كم هوش و كاملا گوش به فرمان كه براى ورود به هر ميدانى تنها نيازمند تحريك احساسات باشند. اين باور انحصار گرايانه نسبت به نجات مندى را قرآن در آيه ديگرى صحيح‏تر و روشن‏تر بيان كرده است:

«و قالوا لن يدخل الجنّة اِلّا من كان هوداً أو نصارى تلك امانيهم قل هاتوابرهانكم ان كنتم صادقين»(5)

«گفتند: هرگز كسى به بهشت در نيايد، مگر آن كه يهودى يا ترسا باشد. اين آرزوى واهى ايشان است. بگو: اگر راست مى‏گوييد، دليل خود را بياوريد.»

بديهى است كه چنين باورى زاييده انديشه توده‏هاى بى سواد نيست بلكه آبشخور اين انديشه، رهبران و سردمداران دينى هستند كه در راستاى منافع خود آن را ايجاد مى‏كنند و با تكرار و تلقين آن را به يك باور و اعتقاد تبديل مى‏كنند و در ذهن توده‏ها جاى مى‏دهند. البته وقتى كه چنين عقيده‏هايى به باور و اعتقاد تبديل شد، در نسل‏هاى بعدى همه افراد آن جامعه اعم از باسواد و بى سواد به آن باور اعتقاد پيدا مى‏كنند و به اصل و جوهر دين تبديل مى‏شود. به همين علت كه خداوند متعال در قرآن اين باور را نخست به عالمان دينى يهود و نصارى نسبت مى‏دهد و تأكيد مى‏كند كه توده‏هاى بى سواد هم سخنى جز سخن آنان را تكرار نمى‏كنند:

«قالت اليهود ليست النصارى على شى‏ء و قالت النصارى ليست اليهود على شى‏ء و هم يتلون الكتب كذلك قال الذين لايعلمون مثل قولهم فالله يحكم بينهم يوم القيامة فيما كانوا فيه يختلفون»(6)

«يهوديان گفتند: مسيحيان برحق نيستند، و مسيحيان گفتند: يهودان برحق نيستند، با اين كه آنان كتاب (آسمانى) را مى‏خوانند. افرادى كه چيزى نمى‏دانند نيز سخنى چون سخن آنان گفتند. پس خداوند، روز رستاخيز در آنچه با هم اختلاف مى‏كرند، ميان آنان داورى خواهد كرد.» اين نوع نفى باورهاى ديگران و اعتقاد به اين كه تنها خودشان برحق هستند، روش هايى است كه معمولا سودجويان از اعتقاد و باورهاى مردم، براى دست يابى به اهداف دنيايى خودشان، به كار مى‏گيرند. گستراندن چنين باورهايى در بين توده‏هاى نادان، موجب مى‏شود كه توده‏ها به سربازان بى اجر و مزد و فداكار تبديل شوند و به راحتى براى سودجويى به كار گرفته شوند. اين توده‏هاى نادان استوارترين و رسوخ ناپذيرترين سد در برابر تلاش پيامبران و مصلحان بودند. از جمله موانع جدى در راه تبليغ و گسترش پيام رسول اكرم - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - درمدينه، همين نادانى و تعصب توده‏هاى يهودى بود و با توجه به اين كه رهبران دينى يهود، منافع دنيايى خودشان را در تعصب دينى و نژادى اين توده عظيم مى‏ديد، تلاش مى‏كرد بين پيام رسول اكرم - صلى اللَّه‏عليه‏وآله - و آنان سدى معنوى و اعتقادى قوى ايجاد كند و پيامبر - صلى اللَّه‏عليه‏وآله - نتواند به توده‏ها دسترسى پيدا كند. تأثير در اين گروه بسيار دشوارتر از تأثير گذارى در اعراب مشرك و بت پرست بود؛ زيرا آنان از اعتقادى برخوردار بودند كه بر اصالت آن ايمان داشتند و تنها راه نجات را راه خودشان مى‏دانستند و به اعتبار اين كه اهل كتاب بودند، از اعتماد به نفس بيشترى نسبت به اعراب مشرك برخوردار بودند. گرچه اين اعتماد به نفس پشتوانه‏اى جز جهل و نادانى نداشت.

گروه دوم‏

گروه دوم از يهوديان در مدينه، عالمان و روحانيان يهودى بودند. اين گروه خود به دو گروه تقسيم مى‏شدند و قرآن كريم نيز آنان را به دو گروه تقسيم كرده است: گروهى مؤمن و فهيم كه بسيار اندك بودند و گروهى شياد و تاجر پيشه كه فراوان بودند.

1 - گروه مؤمن‏

اين گروه بسيار اندك بودند و قرآن به اندك بودن آنان تصريح كرده‏است:

«... و لو آمن اهل الكتاب لكان خيراً لهم منهم المؤمنون و اكثرهم الفاسقون»(7)

«اگر اهل كتاب ايمان آورده بودند به يقين برايشان بهتر بود. برخى از انان مؤمن‏اند، و بيشترشان منحرف هستند.»

خداوند متعال ادامه ويژگى‏هاى اين جمع اندك را چنين بيان مى‏دارد:

«ليسوا سواء من اهل الكتاب امة قائمة يتلون آيات الله آناء الليل و هم يسجدون يؤمنون بالله و اليوم الآخر ويأمرون بالمعروف و ينهون عن المنكر و يسارعون فى الخيرات و اولئك من الصالحين و ما يفعلوا من خير فلن يكفروه و الله عليم بالمتقين»(8)

«يكسان نيستند از ميان اهل كتاب، گروهى درست كردارند كه آيات الهى را در دل شب مى‏خوانند و سر به سجده مى‏نهند، به خدا و روز قيامت ايمان دارند، به كار پسنديده فرمان مى‏دهند و از كار ناپسند باز مى‏دارند؛ و در كارهاى نيك شتاب مى‏كنند، و آنان از شايستگان هستند. و هر گاه كار نيكى انجام دهند، هرگز درباره آن ناسپاسى نبينند، و خداوند به تقوا پيشگان داناست.»

نگاه قرآن كريم به افراد، نگاهى مطلق نيست. به تعبير ديگر، همه را سياه يا سفيد نمى‏بيند، بلكه نگاهى واقعى است و با آن كه به تصريح قرآن يهوديان سرسخت‏ترين دشمن پيامبر صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - بودند.(9) اما پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله -، به تبع قرآن آنان را با يك چوب نمى‏راند و بر همه يك حكم روا نمى‏دانست، خوبى‏هاى آنان و خوبانشان را مى‏ديد و بر آنان تأكيد مى‏كرد و بدى‏ها و بدان آنان را هم مى‏ديد و معرفيشان مى‏كرد.

اين گروه اندك خوبان يهودى، در مدينه در برابر پيامبر اسلام - صلى اللَّه عليه و آله - مخالفت نمى‏ورزيدند و چنان كه در آيات بالا ديديم، با پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - اهدافى مشترك داشتند و از روحيه خيرخواهى و درست كردارى برخوردار بودند. آنان افرادى امين و پاك بودند كه هيچ گاه تحت تأثير وسوسه‏هاى مال اندوزى و چپاول اموال ديگران نبودند و قرآن درباره آنان مى‏گويد:

«و من اهل الكتاب من ان تأمنه بقنطار يؤده اليك»(10)

«از اهل كتاب، كسانى هستند كه اگر او را بر مال فراوانى امين قرار دهى، آن را به تو بر مى‏گرداند.»

اين افراد معمولا سخن منطقى را مى‏پذيرفتند و در مورد باورهاى دينى خود تعصب كوركورانه نداشتند و همواره خرد و شعور خودشان را براى يافتن مسير درست به كار مى‏گرفتند. قرآن كريم به پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - و مؤمنان دستور داده بود كه با اين گروه با استدلال و منطق و به بهترين شيوه مناظره كنند:

«ولا تجادلوا اهل الكتاب الا بالتى هى احسن الّا الذين ظلموا منهم و قولوا آمنا بالذى انزل الينا و انزل اليكم و الهنا و الهكم واحد و نحن له مسلمون و كذلك انزلنا اليك الكتاب فالّذين آتينا هم الكتاب يؤمنون به و من هؤلاء من يؤمن به و ما يجحد بآياتنا الا الكافرون»(11)

«با اهل كتاب، جز به روشى كه بهتر است، مجادله مكنيد - مگر با كسانى از آنان كه ستم كرده اند و بگوييد: به آنچه به سوى ما نازل شده و به سوى شما نازل گرديده، ايمان آورديم؛ و خداى ما و خداى شما يكى است و ما تسليم اوييم. همچنين ما قرآن را بر تو نازل كرديم. پس آنان كه به ايشان كتاب آورده‏ايم به آن ايمان مى‏آورند. از ميان آنان كسانى‏اند كه به آن مى‏گروند، و جز كافران آيات ما را انكار نمى‏كند.»

اين گروه اندك از دانشوران اهل كتاب در پى حق بودند، اهل منطق و استدلال بودند و آيات الهى را انكار نمى‏كردند، به خداى واحد ايمان داشتند و با مسلمانان نقاط اشتراك بسيار داشتند. پيامبر اكرم - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - در برخورد با آنان مشكلى نداشت و به راحتى برايشان استدلال مى‏كرد و حقانيت اسلام را براى آنان مى‏نمود و شمارى از يهوديان كه به پيامبر - صلى اللَّه‏عليه‏وآله - ايمان آوردند از همين گروه بودند و مورخان نام تعدادى از آنان را در آمار خود آورده‏اند.

2 - گروه دوم‏

اين گروه از يهوديان عالم و آشنا به متون دينى كه در واقع سومين گروه نسبت به تقسيم بندى آغازين بحث هستند، گروهى بودند شياد و دنيا دوست كه سرسخت‏ترين برخورد را با دين اسلام داشتند و پيامبر اكرم - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - در برخورد با آنان دچار مشكلات فراوان بود. در گزارش‏هاى قرآن از يهوديان و اهل كتاب بيشترين حجم گزارش‏ها مربوط به اين گروه مى‏شود و اين گروه بارزترين و برجسته‏ترين بخش از مخالفان دين اسلام و شخص پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - را تشكيل مى‏دادند و همواره به توطئه‏اى جديدى عليه آن حضرت دست مى‏يازيدند و آن حضرت را با دشوارى جديدى مواجه مى‏كردند.

قرآن در مورد آنان چنين گزارش مى‏دهد:

«... ان كثيراً من الأحبار و الرهبان ليأكلوا اموال الناس بالباطل و يصدون عن سبيل الله والذين يكنزون الذهب و الفضة و لاينفقونها فى سبيل الله فبشرهم بعذاب اليم»(12)

«بسيارى از دانشوران يهود و راهبان، اموال مردم را به ناروا مى‏خورند، و (مردم)رااز راه خدا باز مى‏دارند، و كسانى كه زر و سيم را ذخيره مى‏كنند و ان را در راه خدا هزينه نمى‏كنند، آنان را از كيفرى دردناك خبر بده.»

اين گروه، دانش دينى خودشان را ابزار تجارت و مال اندوزى قرار داده بودند؛ و دين برايشان وسيله‏اى براى چپاول ثروت توده‏هاى ناآگاه بود. آنان خودشان را ارباب توده‏هاى ناآگاه مى‏شمردند(13) و براى آنان در جايگاه خدايى نشسته بودند. اين افراد معمولا ظاهرى فريبنده داشتند و خود را مشغول ذكر گفتن و يا خواندن كتاب آسمانى مى‏دادند و به اين وسيله مردم را گول مى‏زدند. قرآن از اين ظاهر فريبى آنان چنين ياد مى‏كند:

«و انّ منهم لفريقا يلوون السنتهم بالكتاب لتحسبوه من الكتاب و ما هو من الكتاب و يقولون هو من عندالله و ما هو من عندالله و يقولون على الله الكذب و هم يعلمون»(14)

«از ميان آنان گروهى هستند كه زبان خود را به (خواندن) كتاب مى‏چرخانند تا آن را كتاب آسمانى پنداريد، با آن كه آن (چه مى‏خوانند) از كتاب (آسمانى) نيست. و مى‏گويند: از جانب خداست، در صورتى كه از جانب خدا نيست، و بر خدا دروغ مى‏بندند، با آن كه خودشان مى‏دانند.»

آنان با اين كتاب آسمانى خواندن هايشان، مى‏خواستند بر توده‏هاى ناآگاه القا كنند كه آنان موجوداتى الهى و قدسى هستند و توده‏ها بايد در برابرشان كرنش كنند:

«ما كان لبشر أن يؤتيه الله الكتاب و الحكم والنبوة ثم يقول للناس كونوا عبادا لى من دون الله و لكن كونوا ربانيين بما كنتم تعلمون الكتب و بما كنتم تدرسون»(15)

«هيچ بشرى را كه خدا به او كتاب و حكمت مى‏دهد، روا نيست به مردم بگويد: به جاى خدا، بندگان من باشيد، بلكه [حق دارد بگويد] به سبب آن كه كتاب تعليم مى‏داديد و از آن رو كه درس مى‏خوانديد، علماى دين باشيد... .»

آنان با جديت به تحريف تورات مى‏پرداختند و چيزهايى را به عنوان تورات به خورد مردم مى‏دادند كه ربطى به آن كتاب آسمانى نداشت. قرآن از اين كار آنان چنين گزارش مى‏كند:

«فويل للذين يكتبون الكتاب بايديهم ثم يقولون هذا من عندالله ليشتروا به ثمنا قليلا فويل لهم مما كتبت ايديهم و ويل لهم ما يكسبون»(16)

«پس واى بر كسانى كه كتاب را با دستهاى خود مى‏نويسند، سپس مى‏گويند... اين از جانب خداست تا بدان بهاى ناچيزى بدست آورند؛ سپس واى بر ايشان از آنچه دستهايشان نوشته، و واى بر ايشان از آنچه (از اين راه)به دست مى‏آورند.»

خداوند متعال در اين آيه هم از روش عالمان يهودى كه نوشته‏ها خودشان را به عنوان سخن خداوند متعال به خورد توده‏هاى مردم مى‏دادند، سخن گفته است و هم از هدف آنان از چنين كار ناشايست را بيان كرده است. هدف آنان دين دارى و يا تبليغ پيام‏هاى آسمانى موسى - عليه‏السلام - نبود، بلكه در پى كسب درآمد بودند، خريد و فروشى كه در آن، كالاى فروخته شده سخنان بيهوده‏اى بود كه لباس تقدس بر قامت آن پوشانده بودند و بهايى كه دريافت مى‏شد نان بخور و نميرى بود كه توده‏هاى بى سواد و ناآگاه در اختيار داشتند.

اين روحانيون و رهبران دينى على رغم آن كه خود را آسمانى وفوق بشرى قلمداد مى‏كنند و همواره خودشان را مشغول به خواندن كتاب آسمانى نشان مى‏دادند، بسيار دنيا دوست بودند و چنان كه در قرآن(17) آمده است به ذخيره سازى طلا و نقره مى‏پرداختند و چيزى از آنچه از مردم مى‏گرفتند، در راه خدا خرج نمى‏كردند حرص و دنياطلبى آنان را قرآن چنين گزارش مى‏كند:

«و لتجدَّنهُم أَحرصَ الناس على حيوةٍ و من الّذين اشركوا يَوَدُّ احدهم لَو يُعمَّر الف سنةٍ و ما هو بمُزَحزحه مِنَ العذابِ ان يُعَمَّر والله بصير بما يعملون»(18)

«آنان را مسلما آزمندترين مردم به زندگى، و (حتى حريص‏تر)از كسانى كه شرك مى‏ورزند، خواهى يافت. هر يك از ايشان آرزو دارد كه كاش هزار سال عمر كند با آن كه اگر چنين عمرى هم به او داده شود، وى را از عذاب دور نتواند داشت و خدا بر آنچه انجام مى‏دهند، بيناست.»

همين دنياطلبى اين گروه موجب شده بود كه در برابر پيام آسمانى رسول اكرم - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - مقاومت نشان بدهند و توده‏ها را عليه نهضت آن حضرت تحريك مى‏كردند. آنان از هر روش ممكن براى مبارزه عليه آن حضرت بهره مى‏گرفتند. قرآن به شمارى از روش‏هاى آنان در برخورد با پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - اشاره مى‏كند:

1 - ايجاد ترديد و دو دلى‏

يكى از روشهاى مبارزاتى آنان عليه پيامبر اكرم - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - ايجاد ترديد و دودلى در بين توده‏هاى مؤمن به پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - بود. آنان پيروان خودشان را تشويق مى‏كردند تا با اعلان ايمان به پيامبر - صلى اللَّه عليه و آله - و بازگشت دوباره و تكرار اين ماجرا جريان پيامبر - صلى اللَّه عليه و آله - را به تمسخر بگيرند و از جديت موضوع بكاهند. قرآن اين روش آنان را چنين گزارش مى‏كند:

«و قالت طائفة من اهل الكتاب آمنوا بالّذى اُنزل على الّذين آمنوا وجه النّهار و اكفُرُوا آخرَهُ لعلهم يرجعون»(19)

«جماعتى از اهل كتاب گفتند: در آغاز همان روز به آنچه برمؤمنان نازل شد، ايمان بياوريد، و در پايان انكار كنيد، شايد آنان (از اسلام)بر گردند.»

در آيه ديگرى چنين گزارش مى‏كند:

«و اذا لقوا الذين آمنوا قالوا آمنا و اذا خلوا بعضهم الى بعض قالوا اتحدثونهم بما فتح الله عليكم ليحاجوكم به عند ربكم افلا تعقلون»(20)

«(همين يهوديان) چون با كسانى كه ايمان آورده‏اند برخورد كنند، مى‏گويند... ما ايمان آورده‏ايم و وقتى با همديگر خلوت مى‏كنند، مى‏گويند: چرا از آنچه خداوند بر شما گشوده است، براى آنان حكايت مى‏كنيد تا آنان به آن، پيش پروردگارتان ضد شما استدلال كنند؟آيا فكر نمى‏كنيد؟»

اين روش موجب مى‏شد توده‏هاى مؤمن به پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - دو دل شوند به ويژه آن كه عرب‏هاى غير يهودى مدينه، تصورى ويژه از اهل كتاب داشتند. و مى‏پنداشتند. آنان به بسيارى از امور آگاهى دارند و از ديگران نسبت به درستى و نادرستى ادعاها آگاه‏تر مى‏باشند.(21) و اين نمايش دو دلى و ترديد، آنان را نسبت به حقيقت اسلام مردد مى‏ساخت. شايد به همين جهت بود كه اسلام، مسلمانان را از ارتباط گسترده با اهل كتاب برحذر مى‏داشت؛ زيرا در اين ارتباطها زمينه براى ايجاد شك و ترديد فراهم مى‏آمد و در نهايت افرادى كه از قدرت استدلال و دفاع قوى برخوردار نبودند، تحت تأثير القائات آنان قرار مى‏گرفتند. خداوند به مؤمنان چنين توصيه مى‏كند:

«يا ايّها الذين آمنوا لا تتخذوا اليهود والنصارى اولياء بعضهم اولياء بعض و من يتولهم منكم فانه منهم ان الله لايهدى القوم الظالمين»(22)

«اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد! يهود و نصارى را دوستان [خود] نگيريد، [زيرا] بعضى از آنان دوستان بعضى ديگر هستند و هر كس از شما آنها را به دوستى گيرد، از آنان خواهد بود. آرى! خدا گروه ستمگران را راه نمى‏نمايد.»

اين هشدار موجب مى‏شد تا مؤمنان تحت تأثير القائات يهوديان شياد و نيرنگ باز قرار نگيرند و به ترديد و دودلى كشانده نشوند و نقشه آنان «نقش بر آب شود.

2 - تمسخر دين و پيامبر جديد

يكى از روشهايى كه آنان به كار مى‏گرفتند، به تمسخر و استهزا گرفتن دين جديد و پيامبر جديد بود. قرآن از اين حركت ناشايست آنان چنين گزارش مى‏دهد:

«من الذين هادوا يحرفون الكلم عن مواضعه، و يقولون سمعنا و عصينا و اسمع غير مسمع و راعنا ليا بالسنتكم و طعنا فى الدين...»(23)

«برخى از آنان كه يهودى هستند، كلمات را از جاهاى خود بر مى‏گردانند، و با پيچاندن زبان خود و به قصد طعنه زدن در دين مى‏گويند: شنيديم و نا فرمانى كرديم، و بشنو، [كاش‏] ناشنوا بودى و [نيز به تمسخر مى‏گويند: ]راعنا [به زبان عبرى يعنى خبيث ما].»

اين برخوردى بود كه آنان با پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - و دين جديد داشتند و آن قدر اين تعبير ناروا را در مورد پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - به كار گرفتند كه حتى مؤمنان هم بدون توجه به مفهوم آن در زبان عبرى، آن را درمورد پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - مورد استفاده قرار مى‏دادند تا آن كه آيه‏اى نازل شد و مفهوم ناشايست آن را در زبان عبرى روشن ساخت و مؤمنان را از به كار بردن آن واژه در مورد پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - منع كرد.(24)

اين گروه از يهوديان با به كارگيرى واژه‏هاى ناشايست در زبان عبرى در مورد پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - ابزار استهزا و ريشخند عليه آن حضرت را فراهم مى‏آوردند. و پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - و دين آن حضرت را مورد تمسخر قرار مى‏دادند و مؤمنان را اذيت مى‏كردند. قرآن مؤمنان را از ارتباط با اين گروه بر حذر داشت و به آنان دستور داد:

«يا ايّهاالذين آمنوا لاتتخذوا الذين اتخذوا دينكم هزوا و لعبا من الذين اوتو الكتب من قبلك و الكفار اولياء و اتقوا الله ان كنتم مؤمنين»(25)

«اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد! كسانى را كه دين شما را به ريشخند و بازى گرفته‏اند، از بين آنان كه پيش از شما به آنان كتاب داده شده و [از بين ]كافران، دوستان [خود ]مگيريد و اگر ايمان داريد از خدا پروا داريد.»

وقتى باورهاى افرادى كه هنوز از استحكام لازم برخوردار نباشد، مورد تمسخر و استهزا مداوم از سوى كسانى قرار گيرد كه به دانش و آگاهى شهرت دارند؛ فورا متزلزل مى‏شود و افراد براى فرار از مورد تمسخر قرار گرفتن، تلاش مى‏كنند خودشان را از وابستگى هايى كه به سبب آن‏ها مورد استهزا واقع شده‏اند، دور كنند و رهبران يهودى از اين ابزار روانى آگاهى داشتند و به همين سبب آن را به كار مى‏گرفتند. مقابله با اين روش، در دور ساختن افراد مورد تمسخر از كسانى است كه آنان را مورد تهاجم قرار مى‏دادند و قرآن دقيقا از همين روش بهره گرفت تا تازه مسلمانان به مقدار كافى نيرومند شوند و اعتماد به نفس پيدا كنند كه بتوانند در برابر استهزا آنان مقاومت كنند و از باورشان دفاع كنند.

3 - همكارى با دشمنان پيامبرصلى الله عليه وآله‏

يهود و نصارا علاوه بر دشمنى روزمره از طريق به كارگيرى روشهاى روانى، با هر نيرويى كه آمادگى درگيرى با پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - را داشت، همكارى مى‏كردند و توده‏هاى زير نفوذ خودشان را براى ورود به جنگ و يا ضربه زدن از پشت سر بر نيروهاى مسلمان تشويق مى‏كردند. در طول ده سالى كه رسول خدا - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - در مدينه بود، آنان چندين جنگ عليه پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - به راه انداختند و يا در جنگ‏هاى عليه پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - مشاركت كردند. شايد مهم‏ترين اين جنگ‏ها همكارى آنان با مشركان قريش در جنگ احزاب بود. آنان به سران قريش قول همكارى و ضربه زدن از پشت سر بر نيروهاى مسلمان را دادند و اگر تيزهوشى نظامى مسلمانان و شخص پيامبر اكرم - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - نبود قطعا مسلمانان ضربه هولناكى مى‏ديدند. قرآن از اين جريان در دو جا گزارش مى‏كند:

«و انزل الذين ظهروهم من اهل الكتاب من صياصيهم و قذف فى قلوبهم الرعب فريقا تقتلون و تأمرون فريقا و اورثكم ارضهم و ديارهم و اموالهم و ارضاً لم تطؤها و كان الله على كل شى‏ء قديراً»(26)

«كسانى از اهل كتاب را كه با [مشركان‏] هم كارى كرده بودند، از دژهايشان به زير آورد و در دلهايشان هراس افكند، گروهى را مى‏كشتيد و گروهى را اسير مى‏كرديد و زمينشان و خانه‏ها و اموالشان و سرزمينى را كه در آن پا ننهاده بوديد به شما ميراث داد، و خدا بر همه چيزى تواناست.»

و در جاى ديگرى مى‏گويد:

«... هو الّذى اخرج الّذين كفروا من اهل الكتب من ديارهم لأول الحشر ما ظننتم ان يخرجوا و ظنّوا انّهم مانعتُهُم حُصُونهم من اللّه فأتهُم اللّهُ من حيث لم يحتسبوا وقذف فى قلوبهم الرعب يخرجون بيوتهم بأيديهم و ايدى المؤمنين فأعتبروا يا اولى الابصار»(27)

«او كسى است كه از اهل كتاب، آنان را كه كفر ورزيدند، در نخستين برخورد، اخراجشان كرد. گمان نمى‏كرديد كه بيرون روند و خودشان گمان داشتند كه دژهايشان در برابر خدا مانع آنها خواهد بود. و خدا از آنجايى كه تصور نمى‏كردند بر آنان درآمد و در دلهايشان بيم افكند، [به طورى كه ]خود به دست خود و دست مؤمنان خانه‏هاى خود را خراب مى‏كردند. پس از خردمندان عبرت بگيريد.»

در هر دو آيه اشاره به جنگ هايى است كه پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - پس از جنگ احزاب، با يهوديان داشت سران و رهبران دينى يهودى كه براى حفظ منافع خود، على رغم آگاهى از درستى رسالت پيامبر اكرم - صلى اللَّه عليه و آله -، آنان را انكار كرده و در پى خاموش كردن اين حركت بودند، و همكارى اطلاعاتى و نظامى گسترده‏اى با دشمنان پيشين پيامبر اكرم - صلى اللَّه عليه‏وآله - يعنى قريش و رهبران مكه داشتند. اين رهبران، در پيروزى پيامبر اكرم - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله -، نابودى خودشان را مى‏ديدند و موقعيت ممتازشان را در بين توده‏هاى يهودى و نيز مردم عادى مدينه، از بين رفته مى‏دانستند، از اين رو، فرا روى خود راهى جز شكستن حركت اصلاحى پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - نمى‏ديدند و در نتيجه با قريشيان همكارى مستمر و بى وقفه داشتند. پيامبر اكرم - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - بارهاى بار تلاش كرد، آنان را از راه‏هاى مسالمت‏آميز از سركشى و دشمنى دور سازد و با گفت‏گو و ارائه راه حل‏هاى قابل قبول طرفين، آنان را از معركه ديرپاى مكه دور كند، اما، آنان به چيزى جز شكست و نابودى پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - نمى‏انديشيدند. قرآن كريم يكى از راه حلهاى قابل بحث را كه مى‏توانست مبناى توافق بين پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - و اهل كتاب باشد، چنين نقل مى‏كند:

«قل يا اهل الكتاب تعالوا الى كلمة سواء بيننا و بينكم الّا نعبد الا اللَّه و لانُشرك به شيئا و لايتّخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله فان تولوا فقولوا اشهدوا بانّا مسلمون»(28)

«بگو اى اهل كتاب! بياييد بر سر سخنى كه بين ما و شما يكسان است، توافق كنيم كه جز خدا را نپرستيم و چيزى را شريك او نگردانيم، و بعضى از ما بعضى ديگر را به جاى خدا به خدايى نگيرد. پس اگر [از اين پيشنهاد ]اعراض كردند، بگوييد: شاهد باشيد كه ما مسلمانيم.»

اين پيشنهاد، بسيار منصفانه بود و اگر اهل كتاب و به ويژه يهوديان آن را مى‏پذيرفتند، هيچ گونه درگيرى بين مسلمانان و آنان اتفاق نمى‏افتاد. اما سران يهود و به ويژه روحانيون و رهبانان كه منافع شغلى خودشان را كاملا در خطر مى‏ديدند، هرگز به پيدايش و استقرار دين جديد، رضايت نمى‏دادند. آنان اعراب را در سطحى نمى‏ديدند كه از سوى خداوند مورد خطاب قرار گيرند و پيامبرى در بين آنان ظهور كند. قرآن باور آنان را در اين خصوص چنين گزارش مى‏كند:

«ما يود الذين كفروا من اهل الكتاب و لاالمشركين ان ينزل عليكم من خير من ربكم و الله يختص برحمته من يشاء و الله ذو الفضل العظيم»(29)

«كسانى كه از اهل كتاب كافر شدند و نه مشركان [هيچ كدام‏] دوست نمى‏دارند خيرى از جانب پروردگارتان بر شما فرود آيد، با آن كه خدا هر كه را خواهد به رحمت خود اختصاص مى‏دهد، و خدا داراى بخششثى عظيم است.»

آنان چيزى جز پيروى همگان از كيش خود را قبول نداشتند:

«و لن ترضى عنك اليهود و لا النصارى حتى تتبع ملتهم»(30)

«هرگز يهوديان و مسيحيان از تو راضى نمى‏شوند مگر آن كه از كيش آنان پيروى كنى....»

به همين جهت، تلاش‏هاى پيامبر - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - براى حل مسالمت‏آميز و يافتن راهى ميانه براى از بين بردن اختلاف يهوديان و مسلمانان، با شكست مواجه شد و رسول خدا - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - على رغم خواست قلبى خود، چاره‏اى جز اين نديد كه مركزيت يهود را در مدينه از بين ببرد و دژهاى استوار آنان را در هم بريزد و كانون فساد را نابود كند. نتيجه چنين اجبارى جنگ‏هايى شد كه بايد در جاى مناسب بدان پرداخت.

به هر حال، گروه سوم از يهوديان كه همان احبار و روحانيون دنيا طلب يهودى بودند كه توده‏هاى ناآگاه را زير نفوذ خود داشتند، از سرسخت‏ترين دشمنان پيامبر اكرم - صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله - بود و بسيارى از آيات قرآنى كه در مورد يهوديان آمده و در آنها گاه برخورد تند ديده مى‏شود، مربوط به همين گروه است.

پي نوشت ها:

1) سوره بقره (2) آيه 78.

2) سوره توبه (9) آيه 30 - 31.

3) سوره توبه (9) آيه 34.

4) سوره مائده (5) آيه 18.

5) سوره بقره (2) آيه 111.

6) سوره بقره (2) آيه 113.

7) سوره آل عمران (3) آيه 110.

8) سوره آل عمران (3) آيه 113 - 115.

9) سوره مائده‏5) آيه 82.

10) سوره آل عمران (3) آيه 70.

11) سوره عنكبوت (29) آيه 46 - 47.

12) سوره توبه (9) آيه 34.

13) همان، آيه 31.

14) سوره آل عمران (3) آيه 78.

15) سوره آل عمران (3) آيه 79.

16) سوره بقره (2) آيه 79.

17) سوره توبه (9) آيه 34.

18) سوره بقره (2) آيه 96.

19) سوره آل عمران (3) آيه 72.

20) سوره بقره (2) آيه 76.

21) سوره نعام (6) آيه 156 - 157.

22) سوره مائده (5) آيه 51.

23) سوره نساء (4) آيه 26.

24) سوره بقره (2) آيه 104.

25) سوره مائده (5) آيه 57.

26) سوره احزاب (33) آيه 26 - 27.

27) سوره حشر (59) آيه 2.

28) سوره آل عمران (3) آيه 64.

29) سوره بقره (2) آيه 105.

30) سوره بقره (2) آيه 120.